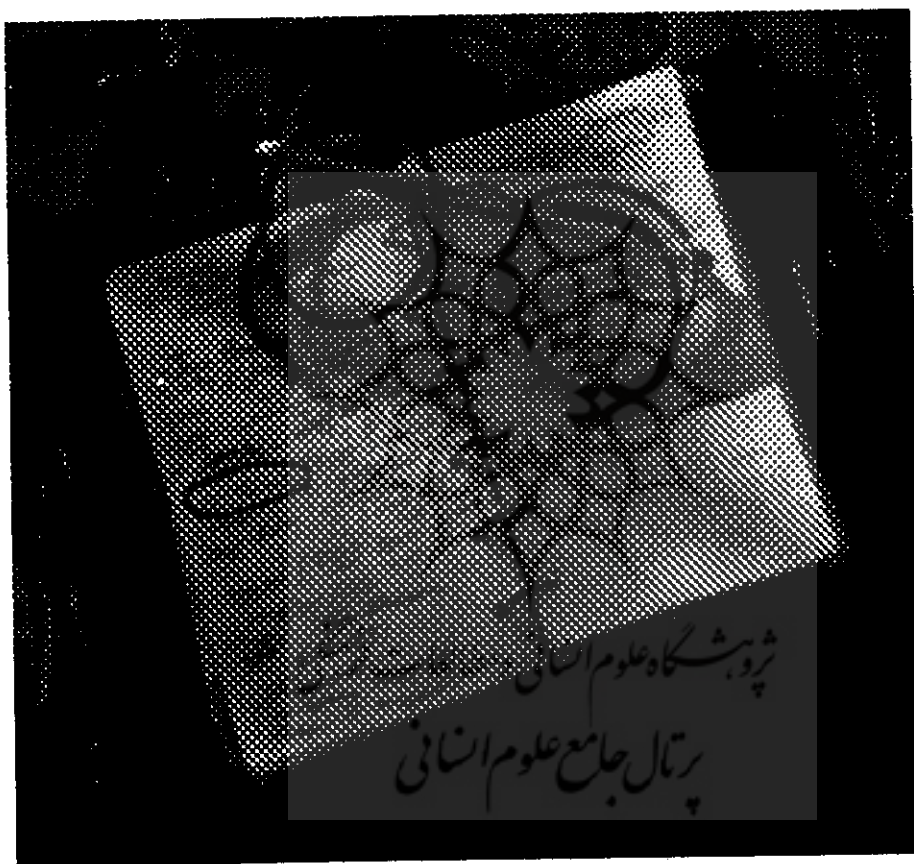


عبور از ایدئولوژی

مقاله وارده



در تبدیل یک جهان بینی به ساختار اجرایی و عملی، ناگزیر از روی آوردن به آیین نامه خواهیم بود. اگر ایدئولوژی را مانند پلی بین جهان بینی و عمل تصور نماییم، در آن صورت ترک مطلق آن امکان ندارد. می توان پلها را تخریب نمود، اما برای عبور، بناچار باز هم باید پلی ساخت. به نظر می رسد حتی تمامی آنهایی که در آرزوی رسیدن به یک جامعه آزاد و دموکراتیک هستند، بدون تمسک به یک چارچوب ایدئولوژیک نتوانند از ترجیحات دموکراتیک خود دفاع کنند.

ایدئولوژی یکی از مفاهیمی است که در کشاکش تعارضات فکری و سیاسی از دو سو مورد هجوم قرار گرفته است. در یکسو، جریانیهایی که ایدئولوژی را بعنوان توجیهی برای خط مشی از پیش تعیین شده خود بکار می‌گیرند و در سوی دیگر، جریان منتقدی که تمسک قدرت به ایدئولوژی را دلیل نفی و طرد این مفهوم می‌دانند.

شاید اخذ مفهوم ایدئولوژی از سرمشقهای مارکسیسم در پدید آمدن این بار ذهنی بی‌تأثیر نبوده است که هرگونه رغبتی به این مقوله را از سنخ جزم‌گرایی مارکسیستی دانسته‌اند. شاید بتوان گفت برخورد بسیاری از منتقدین با مفهوم ایدئولوژی با یکنوع پیشداوری همراه بوده است؛ به گمان آنکه هر اقبالی به مفهوم ایدئولوژی عاقبتی چون احزاب کمونیست را در پی خواهد داشت. (۱)

ایدئولوژی و اهداف مشخص در عرصه قدرت

جریانیهایی که ایدئولوژی را توجیهی برای خط مشی از پیش تعیین شده خود قرار می‌دهند، آشکارا این نکته را مسجل می‌کنند که مصالح و منافع استراتژیک در اولویت قرار داشته و چارچوب ایدئولوژیک تا جایی مدنظر است که این مصالح را تأمین کند و طبیعتاً اگر ضرورت‌های عملی ایجاب کند، از عدول آشکار نسبت به قواعد ایدئولوژیک ابایی نداشته و دست به بازنگری و در واقع تجدیدنظر می‌زند.

باید توجه نمود جریانیهایی که برده‌داری را محل ارتزاق خود می‌بینند، ایدئولوژی را در خدمت توجیه این روابط بکار می‌گیرند و نه آنکه بدلیل وجود یک ایدئولوژی به برده‌داری رو آورد یا یک طیف نژادپرست به سبب وجود ایدئولوژی آپارتاید، سفید را در جایگاه برتر و سیاه را در جایگاه فروتر نمی‌نشانند، بلکه ایدئولوژی را در توجیه فرآیند خودمحو‌رانه و نژادپرستانه بکار می‌گیرند. در این فرآیند ایدئولوژی در حد و اندازه یک ابزار زینت‌بخش است که هدفی جز توجیه منافع مشخص ندارد.

علتها و دلایلی! دلیل فرع بر علت است.

اگر ایدئولوژی را در ساده‌ترین تعبیر، مرادف با دلیل‌تراشی بدانیم این قاعده را نمی‌توانیم کتمان کنیم که در نهایت، اقامه هر دلیلی، بر مبنای یک علت عینی استوار شده است و به تعبیر پیچیده‌تر، می‌توانیم هر نظام مدلل (دلیل‌مند) را بر خاسته از یک نظام معلل بدانیم. تا آتش سوزنده‌ای در کار نباشد، این دلیل فراهم نمی‌آید که به آتش نباید نزدیک شد.

کاربرد ایدئولوژی در چنین فرآیندی، اقامه دلیل بر روابط علت و معلول می‌باشد. بر این اساس اگر نقش ایدئولوژی را در حد یک علت فاعلی بالا ببریم، بر خطا خواهیم رفت. قدرتی که می‌خواهد با توسل به شکنجه از مخالف سیاسی خود اعتراف بگیرد، از ایدئولوژی به شکنجه مخالف نمی‌رسد، بلکه در بررسی معادله قدرت است که بقای خود را با شکنجه مخالفان گره می‌زند، چرا که لازمه بقا را در حذف رقیب می‌بیند. در چنین حالتی نقد ایدئولوژیک به منظور جلوگیری از این فرآیند، بیهوده خواهد بود. چرا که در اینجا اساساً ایدئولوژی ایفای نقش نمی‌کند. به تعبیر دیگر، در اینجا ایدئولوژی علت فاعلی نمی‌باشد، بلکه زینت بخش روابطی است که از پیش در معادله قدرت تنظیم شده است.

بی‌گمان کارنامه حکومت‌هایی که از ایدئولوژی پرهیز داشته‌اند، می‌تواند گواهی بر این مدعا باشد. اگر بتوان کشتار میلیون‌ها کامبوجی را معلول ایدئولوژی خمرهای سرخ دانست، در آن صورت کشتار ویتنامی‌ها به دست امریکایی‌ها را چگونه می‌توان توجیه نمود؟ در این میان خیل عظیمی از حکومت‌های هم پیمان بلوک غرب از حکومت پینوشه در شیلی تا حکومت ترکیه، مکزیک، کره جنوبی، فیلیپین و... این کارنامه را تکمیل می‌کنند. در مقابل، به نظر نمی‌رسد که حکومت شوروی در دوران برژنف می‌توانست رابطه مستقیمی بین حمله نظامی به افغانستان و ایدئولوژی

خود برقرار کند. چرا که پیش از آن، بارها تئوریسین‌های حزب کمونیست شوروی، راه‌های ملتها توسط مبارزه مسلحانه را نقد ایدئولوژیک نموده بودند. بر این اساس ورود ایدئولوژی در عرصه قدرت، نقشی متفاوت به آن می‌دهد و بیش از آنکه در حد و اندازه یک دستگاه راهنمای عمل ظاهر شود، نقش یک دستگاه توجیه‌گر را پیدا می‌کند که متناسب با نیازهای قدرت، بازسازی می‌شود و در واقع نقشی متاخر نسبت به اقتضائات قدرت پیدا می‌کند.

این نکته را نمی‌توان نادیده گرفت که قدرتهای ایدئولوژیک، همواره اصول موضوعه خود را در تغییر و تحولات سیاسی - اجتماعی نقض کرده‌اند و این یک تجربه تاریخی است. چرا که در عرصه قدرت، این اقتضائات بقا است که حرف نخست را می‌زند و نه ساختار ایدئولوژیک! این قاعده تنها در صورتی نقض می‌شود که یک حکومت بر بقای خود مصر نبوده و برخورد صبورانه با قضایا را بر بقای سیاسی خود ترجیح دهد. (۲)

از این منظر، در برخورد با یک جریان اقتدارگرا، توزیع عینی قدرت بیش از یک مبارزه ایدئولوژیک ایفای نقش می‌کند. چرا که اگر قدرت به تناسب در سطح جامعه توزیع گردد، بقای سیاسی تعریف دیگری خواهد یافت و ایدئولوژی کاذب حذفی جای خود را به فرآیند حقیقی ایدئولوژی خواهد داد که در تعامل نیروها به کار خواهد آمد. بر این اساس شاید بتوان گفت: جریانیهایی که پاشنه آشیل یک جریان اقتدارگرا را ایدئولوژی می‌دانند، علت را با دلیل اشتباه گرفته‌اند که در نهایت بدم فرآیندی از سنخ بازیهای مامون عباسی (حدوث و قدم کلام خدا) خواهد افتاد. اما واضح است که این تعریف سلیبی از ایدئولوژی، قانع‌کننده نیست و این سؤال پیش می‌آید که بهر حال، جایگاه این مقوله چگونه تبیین می‌شود.

ایدئولوژی پلی بین جهان بینی و عمل

در تبدیل یک جهان بینی به ساختار اجرایی و عملی، ناگزیر از روی آوردن به آیین نامه خواهیم بود. اگر ایدئولوژی را مانند پلی بین جهان بینی و عمل تصور نماییم، در آن صورت ترک مطلق آن امکان ندارد. می‌توان پلها را تخریب نمود، اما برای عبور، بناچار باز هم باید پلی ساخت. به نظر می‌رسد حتی تمامی آنهایی که در آرزوی رسیدن به یک جامعه آزاد و دموکراتیک هستند، بدون تمسک به یک چارچوب ایدئولوژیک نتوانند از ترجیحات دموکراتیک خود دفاع کنند.

اینکه دموکراسی خوب و ممدوح است و استبداد بد و مذموم، نیاز به یک چارچوب ایدئولوژیک دارد. حتی آنهایی که تأمین منافع فردی را قاعده دموکراسی می‌پندارند، بی‌نیاز از پاسخ‌دادن به این سؤال نخواهند بود که چرا تأمین منافع فردی ترجیح داده می‌شود؟ هرگونه ترجیح و یا گزینش نیازمند به یک دستگاه ایدئولوژیک است که در صورت عدم وجود آن، حتی بدیهی‌ترین سؤال که: چرا باید زندگی را بر مردن ترجیح داد؟ بی‌پاسخ خواهد ماند! اندیشه به محض آنکه به ساحت باید یا نباید وارد می‌شود خصلتی ایدئولوژیک به خود می‌گیرد. به همین دلیل حتی اندیشمندانی که از تنگناهای یک ایدئولوژی گریخته‌اند، ناخودآگاه پذیرای ایدئولوژی بسید تری شده‌اند.

ایدئولوژی و جزم‌گرایی

ایدئولوژی از جمله مفاهیمی است که در واقع، قربانی تبعات سیاسی و تاریخی مستمسکین به ایدئولوژی شده است. ولی این خلط مبحث به همان اندازه اعتبار دارد که در تحلیل قربانیان سقوط از بلندیها و ارتفاعات، قانون جاذبه را مقصر بدانیم.

جزم‌گرایی محصول ایدئولوژی نیست؛ بلکه فرآیند خودمحو‌رانه‌ای است که نه تنها ایدئولوژی، بلکه علم را هم در خدمت خود می‌گیرد. بی‌گمان، کسی پوزیتیویستها را نمی‌تواند به معنای مصطلح متهم به



ایدئولوژیک بودن نماید. اینکه ورای فاکتورها و نمونه‌های عینی قابل تجربه هر گزاره‌ای بی‌معناست؛ بی‌توجهی این نحله را به ضعف ابزار آزمایش و کاستیهای عنصر تجربه‌گر نشان می‌دهد. چه بسیار نمونه‌های قابل تجربه‌ای که به دلیل نارسایی ابزار آزمایش و نقصان محیط تجربه از دیدگان آزمایشگر پنهان می‌مانند!

جهان بینی ما که در واقع مولد اصلی ایدئولوژی است، تابعی از جایگاه و محل نظارت ما بر آفرینش است. اگر این جایگاه دم به دم متحول نگردد و با منظرهای جدیدی ما را مواجه نکند، باید‌ها و نبایدهای ایدئولوژیک به دام 'جزمیت' فرومی‌غلطد. گردش در افقهای جدید، تحول در جهان بینی را شکل می‌دهد که بناچار ما را با عرصه‌های جدیدی از ایدئولوژی آشنا خواهد ساخت.

نزدیکتر باشد. ویژگی دوم این راه دشوار، پی بردن به این نکته اساسی است که 'جهان بینی' ما که در واقع مولد اصلی ایدئولوژی است، تابعی از جایگاه و محل نظارت ما بر آفرینش است. اگر این جایگاه دم به دم متحول نگردد و با منظرهای جدیدی ما را مواجه نکند، باید‌ها و نبایدهای ایدئولوژیک به

آیا دویست سال قبل از اختراع پرواز، گزاره: 'انسان پرواز می‌کند' می‌توانست گزاره‌ای مطلقاً بی‌معنا تلقی شود؟ 'جزم‌گرایی پوزیتیویستی' به اعتراف بسیاری از اندیشمندان و عالمان تجربی، از جمله 'بور'، ضربات مهلکی را بر قدرت فرضیه‌سازی دانشمندان علوم تجربی در نیمه نخستین این قرن وارد کرد که پاره‌ای از علوم مانند فیزیک هنوز از آثار 'جزم‌گرایی پوزیتیویستها' رنج می‌برد! (۳) بر این مبنایلیه 'جزم‌گرایی' که محصول مستقیم خودمحوری است؛ تنها از 'ایدئولوژی' مانند یک ابزار سود نمی‌جوید! و اگر چنین بیندیشیم، به دام یک ساده‌گزینی گرفتار خواهیم آمد.

دام 'جزمیت' فرومی‌غلطد. گردش در افقهای جدید، تحول در جهان بینی را شکل می‌دهد که بناچار ما را با عرصه‌های جدیدی از ایدئولوژی آشنا خواهد ساخت. در چنین حالتی شاید بتوان در یک تمثیل، ایدئولوژی را به ایستگاههایی تشبیه نمود که توقف در آنها اجتناب ناپذیر و در عین حال عبور از آنها الزامی می‌باشد.

ویژگی سوم راه برون رفت، تنظیم رابطه ساختار قدرت و فرآیند ایدئولوژیک است. باید توجه نمود که در این رابطه، توزیع قدرت، اولویت نخست را داراست. چرا که اگر ایدئولوژی پیش از توزیع قدرت در سطح جامعه، به ساختار قدرت وارد شود، بدون هیچگونه تردیدی در توجیه خط مشی حاکم به کار گرفته خواهد شد و در نهایت خود نیز در کوران حوادث و مصلحت‌گراییها قربانی می‌گردد؛ بی‌آنکه نقایص خود را به معرض نقد و بررسی بگذارد. بر این اساس می‌توان امیدوار بود که بعد از توزیع قدرت، ایدئولوژی نقش ابزاری خود را در توجیه حاکمان از دست داده و بیشتر در تعامل و گفتگوی جناحهای مختلف فکری و سیاسی به کار آید و حتی به عنصری تهاجمی در دست نیروهای ضعیف شده اجتماعی برای نقد سیاستهای حاکم بدل گردد. از این دریچه شاید بتوان تقدم لفظی 'جمهوریت' بر 'اسلامیت' را در عبارت 'جمهوری اسلامی' نماد یک قاعده دانست. چرا که اگر 'جمهوریت' مخدوش گردد، 'اسلامیت' نقش پویای خود را از دست داده و در حد یک ایدئولوژی توجیه‌گر سقوط خواهد کرد. 'جمهوریت'، نماد توزیع قدرت است که به دنبال خود بستر مناسبی برای چالشهای ایدئولوژیک فراهم خواهد ساخت و یک ایدئولوژی به واسطه ساختار منطقی بر سایر نظرات چیرگی نسبی خواهد یافت.

دو نمونه از ایدئولوژیهای معاصر!

بی‌گمان اگر مرحوم 'دکتر شریعتی' در مسیر ایدئولوژیک نمودن دین، 'جهان بینی توحیدی' را در تضاد تاریخی 'هابیل' و 'قابیل' متجلی ساخت و ما صرف نظر از صحت این دستگاه نظری آن را ایدئولوژی می‌نامیم، محققین متاخری چون 'دکتر سروش' علیرغم تلاش برای رهایی از ایدئولوژی نیز ناچار گردیده‌اند از هادی بودن خداوند، 'پلورالیسم اثباتی' را (همه مشمول هدایت الهی اند) به سان یک ایدئولوژی استنتاج کنند تا بدین طریق، راه را برای تعامل فرقه‌ها باز نمایند. به نظر می‌رسد در آنجا که 'جهان بینی' به 'عمل' تبدیل می‌گردد، چاره‌ای جز عبور از پل 'ایدئولوژی' نخواهد بود. (۴)

راه برون رفت، چیست؟

فرآیند ایدئولوژیک در عین اجتناب ناپذیر بودن، نمی‌تواند مانند یک جاده شوسه، مسیر دایمی را به ما بنمایاند. تشبیه فرآیند ایدئولوژیک به یک رودخانه خروشان، به مقصود ما نزدیکتر است. یعنی بستری که مضمون آن، دم به دم نو می‌گردد ولی در عین حال یک تداوم و اتصال را به ما می‌نمایاند. در اینجا می‌توان مجازاً، تعبیر 'پوپر' را بکار گرفت. او می‌گوید: باید به دنبال راهی باشیم که نه ما را به جزمیت سوق دهد و نه شکاکیت سوفسطایی را بر روح و روان ما حاکم کند. (۵) حد فاصل 'جزمیت' و 'شکاکیت'، راه دشواری است که پیمودن آن چند ویژگی را می‌طلبد.

- پی‌نوشتها:**
- ۱- ایدئولوژی نوشته: جان پلامانتس
 - ۲- حکومت پنج ساله علی(ع) و حکومت شش ماهه حسن(ع) و در دوران معاصر 'دولت ساندنیستها' و...
 - ۳- 'بور' یکی از فیزیکدانان کوانتومی حدود سال ۱۹۵۰ میلادی می‌گوید: 'توقف در اندیشه پوزیتیویستی مرا چند دهه از ژرف‌نگری در هستی بازداشت.'
 - ۴- سلسله بحثهای 'دکتر سروش' در مجله 'کیان' و...
 - ۵- این گفته 'پوپر' در باب متدولوژی علمی است که در کتاب 'جستجوی نیمه تمام' مطرح می‌شود.
 - ۶- آن که به خدا ایمان داشت آن که به خدا ایمان نداشت 'مناظره' ژان گیتون 'یا لاترمن'



چشم انداز ایران شماره ۱